



## تلاشهای نابخردانه برای تعویض نام افغانستان

**خوچی دامخکه آسمان وی      خوچی داجهان ودان وی**  
**خوچی ژوند په دې جهان وی      خوچی پاته یو افغان وی**  
**تل به دا افغانستان وی !**

ترجمه:

تا که این زمین و آسمان باشد      تا که این جهان آباد باشد  
تا که زندگی در این جهان باشد      تا که زنده یک افغان باشد  
پاینده افغانستان باشد!

از احمدشاه درانی تا سقوط دولت داکتر نجیب الله در طول مدت ۲۴۵ سال حیات سیاسی افغانستان، کس به خود اجازه نمی داد تا مسایل تفرقه برانگیزی را در نشرات چاپی یا گفتاری و شنیداری مطرح کند و مشکل دیگری بر مشکلات کشور بیفزاید. مگر متأسفانه در بیست سال اخیر با سوء استفاده از نام دموکراسی و آزادی بیان - اشخاصی در سطح پوهاند و داکتر با فهم اینکه کشور در منجلاب بحران های سیاسی و امنیتی و نظامی و اقتصادی و آفت کرونا دست و پا میزند، در تلویزیونهای ظاهر میشوند و بر ارزشهای ملی، چون نام افغانستان یا هویت ملی "افغان" که هر دو در قانون اساسی افغانستان مسجل شده و خطوط سرخ حاکمیت ملی بشمار میروند، می تازند و نام کشور را غیر موجه جلوه میدهند و خواهان یک نام همه شمول (که همه ملیتها خود را در آن ببینند) میگردند.

در افغانستان بیش از ۲۰ قوم (پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوئی، اورمر، شغانی، پامیری و غیره) زندگی میکنند که اگر از نام هر قوم دو حرف اول نام آن برگزیده شود، نامی مرکب از ۴۰ حرف خواهد شد که نوشتن و گفتن آن نام ممکن و خنده آور خواهد بود. و چون نمیتوان چنین نامی را ساخت که نشانگر نام تمام اقوام و ملیت ها باشد، بحث و دعوا براه می افتد و بی اتفاقی در میان اقوام کشور چاق تر میشود. و این چیزی است که دشمن آنرا از خدا میخواهد تا این کشور و این مردم را یک بار دیگر بجان هم اندازد تا همدیگر خود را تکه تکه کنند.

متأسفانه برخی از رجال وابسته به حلقات خاص آگاهانه بر آتش نفاق مردم نفت پاش میدهند و ادعا میکنند که کشور ما در طول ۱۴۰۰ سال پس از اسلام بنام خراسان نامیده شده و باید همین نام جانشین افغانستان گردد و برای اثبات ادعای خود اشعاری از زبان شاعران و سجع مهرامیر افضل خان را سند می آورند، در حالی که ذکر نام خراسان در کلام شاعران نمیتواند سند قابل اعتباری شمرده شود. شاعران در مدح صاحبان قدرت همیشه مبالغه میکنند و مقام شان را تا نه کرسی فلک بالا می برند تا مبلغ صلح و بخشش خود را بیشترک سازند و رنه هم جناب داکتر رهین میداند و هم داکتر جاوید میدانست که نه امیر افضلخان و نه پدرش امیر دوست محمدخان برایالت خراسان یعنی مشهد و نیشاپور حکومت نمی کردند و از آن ولایات مالیاتی بدست نمی آوردند. طبعاً مناطقی که بدولت افغانستان مالیات نمی پرداختند متعلق به کشور یا قدرت دیگری بوده اند. بنابراین سجع مهر امیر افغانستان نمیتواند قلمرو سلطنت پادشاهی را به اثبات برساند.

واقعیت اینست که در قرون نخستین اسلامی دو مرکز عمده در شرق خلافت اسلامی مسنول اداره و جمع آوری مالیات از رعایای قلمرو شرقی خلافت بودند: یکی از این دو مرکز زرنج کرسی سیستان بود که تا کابل و سرچشمه رود بلخ در هندوکش و از آنجا تا سند را شامل میشد و بگفته طبری، در قرون نخستین اسلامی،

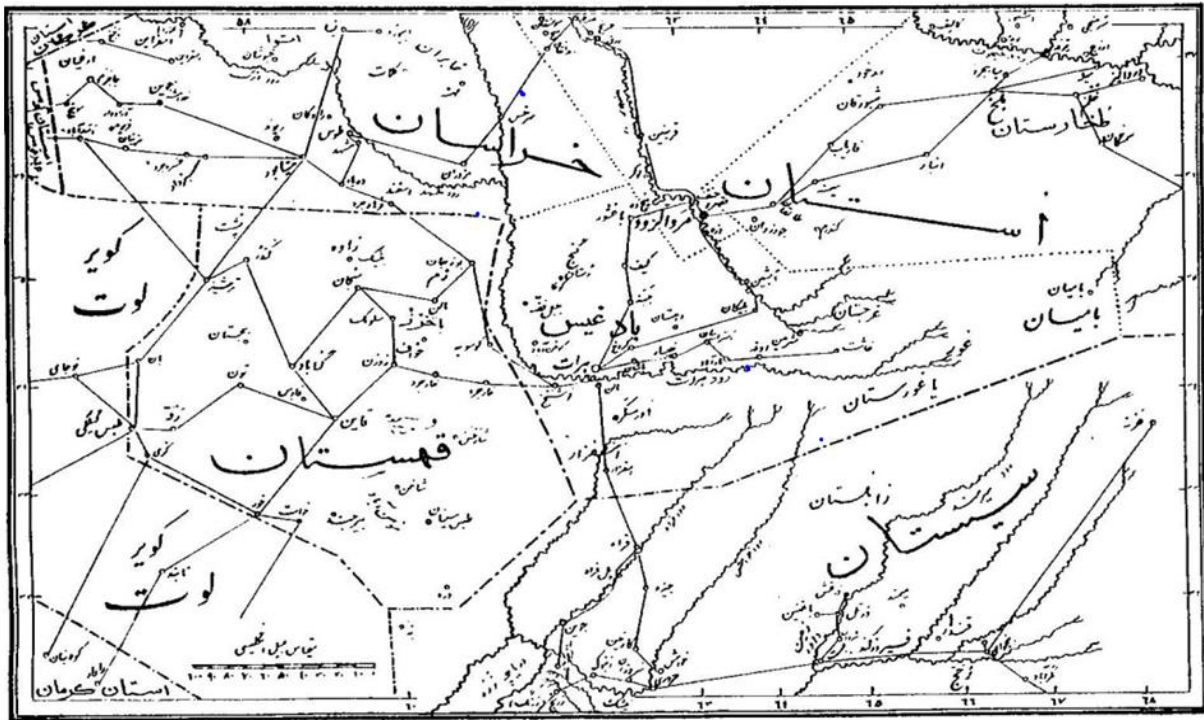
«سیستان، بزرگتر از خراسان بود و مرزهای آن بیشتر بود، و ناحیه مابین سند تا نهر بلخ مقابل آن بود، پیوسته از خراسان بزرگتر و مرزهای آن سخت تر بود و مردم آن بیشتر.» [تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ۱۳۵۲ تهران، ج ۵، ص ۲۰۱۵]

مرکز دومی سوق و اداره، خراسان بود که کرسی آن در عهد امویان بلخ و گاهی مرو بود و در زمان عباسیان و رویکار آمدن طاهریان، این مرکز به نیشاپور منتقل گردید و تظاهر صفاریان از آنجا اداره میگردید. اما با ظهور دولت صفاریان (۲۴۷-۲۹۸ هـ ق) در سیستان، خراسان به قلمرو دولت صفاری در آمد و حکام آن از سیستان تعیین میگردید و مالیات آن بجای بغداد به سیستان سرازیر میشد. با روی کار آمدن دولت سامانی در ماوراءالنهر در سال ۲۷۸-۳۸۸ هـ ق)، سیستان و خراسان جزو قلمرو سامانی گردید و از دربار بخارا و الیائی به خراسان و سیستان و سایر ایالات تابع آن دولت تعیین میگردید و مالیات این ایالات به دربار بخارا فرستاده میشد. به همین ترتیب هنگامی که دولت غزنوی در افغانستان روی کار آمد و سلطان محمود غزنوی در سال ۳۷۸ بسطنت رسید، دیگر ماوراءالنهر و خراسان نیز خراج گزار دولت غزنوی میشوند و خراسان یکی از ولایات دولت غزنوی بشمار می آید، و دیگر از شکوه و اهمیت دوران خلفای اموی و عباسی و حکومت طاهریان برخوردار نبود. در این دوران خراسان جزئی از افغانستان بود نه افغانستان جزو خراسان.

در اینجا توجه خواننده را به نقشه **خراسان، قهستان و سیستان قرون وسطی** جلب میکنم که توسط مستشرق معروف انگلیسی (لسترانج) در سال ۱۹۰۵ ترسیم شده و در کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» در فصل بیست و پنجم ثبت شده است. اما قبل از آوردن نقشه لازم است شرح لسترانج را درباره خراسان از نظر بگذرانیم.

"گ. لسترانج" در کتاب معروف خود (جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی) درباره تمام شهرها و روستاها و رودخانه های و بند های آب و راه های تجاری و مواصلاتی کشورهای واقع در شرق خلافت اسلامی تحقیقات نموده و کتاب جامعی نوشته است و در فصل بیست و هفتم، درباره خراسان چنین مینویسد:

«خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاورزمین است. این اسم در اوایل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور (مشرق) کوپرلوت تا کوه های هند [هندوکش] واقع بودند اطلاق میگردید و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل میگردید. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش بود ولی بعدها این حدود هم دقیق تر و هم کوچکتر گردید تا آنجا که میتوان گفت خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود از سمت شمال خاوری [شرق] از رود جیحون به آنطرف را شامل نمیشد ولی همچنان ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری [غربی] افغانستان است در برداشت. ایالت خراسان در دوره اعراب یعنی در قرون وسطی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم میگردید و هر ربعی بنام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند و عبارت بودند از نیشاپور و مرو و هرات و بلخ خوانده میشد. پس از فتوحات اول اسلامی، کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود ولی بعدها امراء سلسله طاهریان مرکز فرمانروائی خود را به ناحیه باختر برده نیشاپور را که شهر مهمی در غربی ترین قسمت های چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.» [لسترانج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۷، صفحات ۴۰۸-۴۰۹]



استان قستان و خراسان و قسمتی از سیستان

این نقشه بخوبی حدود و ثغور خراسان را در دوران خلافت عباسی (قبل از حمله مغول) نشان میدهد. در اینجا می بینیم که قهستان، و سیستان و نیم افغانستان یعنی قندهار و غزنه و کابل بشمول ولایات جنوبی و شرقی کشور شامل خراسان نبودند. بنابراین ادعای نام خراسان بر تمام افغانستان، ادعای خلاف واقعیت های تاریخی و جغرافیایی است.

شکی نباید داشت که جغرافیای مراکز اداری و مالی در تحولات سیاسی منطقه و فرمانطقه دستخوش تغییر و تحول میگردند و نمیتوانند برای همیشه بزرگ یا کوچک بمانند. چنانکه یک زمانی خراسان بزرگ بود و شامل بخش عمده افغانستان و ماوراءالنهر میگردد، اما زمانی هم رسید که خراسان جزئی از افغانستان شد، هم در زمان دولت صفاری سیستان و هم در زمان دولت غزنوی و هم در زمان دولت غوری و هم در زمان دولت احمدشاه درانی، و امروز هم کوچکتر از افغانستان، جزئی از دولت ایران است.

واقعیت دیگر اینست که با هجوم مغول در ۶۱۸ هجری بر قلمرو خوارزمشاهیان و تسلط دو قرن اقوام مغول بر این سر زمینها، خراسان مفهوم و وسعت قرون نخستین اسلامی را از دست داد و حدود و ثغور آن محدود و مختص به نیشاپور و طوس گردید.

در همان دوران استیلای مغول که ملوک کرت (کرد) در هرات حکومت میکردند، افغانستان یکی از ولایات مهم حکومت آنها در جنوب فراه و رود هلمند وجود داشت و در تاریخنامه هرات که سیفی هروی آنرا در اوایل قرن هفتم هجری تألیف کرده است، بیش از ۳۵ بار نام افغانستان ذکر شده است. [تاریخنامه سیفی هروی، چاپ محمد زبیر صدیقیان، کلکته، صفحات: ۱۸۶، ۱۹۶، ۴۰۰، ۶۲۶، ۶۷۳، ۶۷۶ و غیره].

معین الدین زمچی اسفزاری جغرافیه نویس قرن نهم هجری بارها از افغانستان یاد کرده و در یکجا آنرا از توابع هرات گفته مینویسد: «امراء گفتند که اسفزار و فراه و سجستان تا حدود افغانستان از توابع هرات است...» [روضة الجنات فی اوصاف مدینة الہرات، به تصحیح و تحشیه کاظم امام، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۶۱]

بنابراین نام افغانستان ۶۰۰ سال قبل از تجاوز اول انگلیس بر افغانستان نزد افغانها یک نام معروف و شناخته شده بوده است که قندهار مرکز مهم دادو ستد بازرگانان و رفت و برگشت کاروانهای تجارتي از هندوستان به هرات و خراسان بوده است.

هنگامی که احمدشاه درانی در قندهار به تخت سلطنت افغانستان جلوس نمود (۱۷۴۷)، از تقسیم افغانستان میان دولت صفوی ایران و بایریان هند و شیانیان ماوراء النهر ۲۵۰ سال سپری میگردید. در طول این دو نیم صد سال، هریک از ولایات افغانستان تحت فرمان یک بیگلر بیگی (والی) یا صوبه دار (حکمران) اداره میشد و این والیان مکلف بودند تا انواع مالیات ها را از مناطق تحت فرمان خود از مردم جمع آوری کنند و مصارف اداری و نظامی خود را از آن وضع و بقیه را به مرکز امپراتوری دولت منسوبه خود گسیل دارند. در این دو نیم قرن سرزمینی که امروز بنام افغانستان شناخته میشود، هیچگاهی بنام خراسان یاد نشده و نه به دولت بایری هند و نه به دولت شیانی ماوراء النهر و نه هم بدولت صفوی ایران بنام خراسان مالیات پرداخته است.

لذا این ادعا که افغانستان تا زمان آمدن شاه شجاع (در ۱۸۳۹) بنام خراسان نامیده میشد، یک ادعای بی پایه است. خیلی دور نمی رویم، چهل سال قبل از بازگشت شاه شجاع به افغانستان، در قراردادی که در ۱۰ جنوری ۱۸۰۱ میان سفیر انگلیس سر جان ملکم و دولت فتحعلی شاه قاجار به امضا رسیده، نام افغانستان و پادشاه افغانستان در مواد دوم و چهارم قرارداد ذکر شده است. آیا اگر نام کشور ما افغانستان نمی بود و نزد دول همسایه به همین نام شناخته نمیشد، چطور ممکن بود که در یک قرارداد رسمی ذکر و درج گردد؟ (دیدید شود: [افغانستان در پنج قرن اخیر از فرهنگ و نیز تاریخ غبار](#))

دلیل دیگر تکذیب این ادعا که نام افغانستان از عهد شاه شجاع بجای خراسان رسمیت یافته؛ این است که جارج فوستر انگلیس در زمان تیمورشاه از هند از راه پشاور و کابل و قندهار و هرات به ایران رفته و نام افغانستان را در سفرنامه خود ذکر کرده است. اینست نام کتابش:

**George Forster: Travel over land from Bangal to England via Afghanistan. ۱۷۸۳**

عنوان این سفرنامه نشان میدهد که کشور ما در عهد تیمورشاه درانی افغانستان نامیده میشد و تیمورشاه طبعاً قلمرو سلطنت خود را به همان نامی یاد میکرده که در زمان پدرش احمدشاه بابا یاد میشده است.

میر عبدالکریم بخاری در زمان سلطنت شاه محمود درانی کتابی در استانبول نگاشته است حاوی رخدادهای سالهای ۱۷۴۰ - ۱۸۱۸ عیسوی. این کتاب در سال ۱۸۷۶ در فرانسه زیر عنوان **Histoire de l'Asie centrale. Afghanistan, Boukhara, Kiva, Khoqand,** ترجمه و در پاریس چاپ شده است. عنوان فرانسوی کتاب نشانگر این حقیقت است که نام افغانستان حتی در ۱۷۴۰ میلادی نزد مورخ میر عبدالکریم بخاری یک نام شناخته شده بوده است. (فیسبوک بازنگاری - زنکه بازی شاهان در تاریخ)

با هجوم تنظیمهای جهادی بر کابل (در ۸ ثور ۱۳۷۱) برخی از افراد صاحب غرض و تجزیه طلب نام «خراسان» را به میان کشیدند و حتی در مدخل تونل سالنگ شعاری نوشتند که: «به خراسان خوش آمدید» و باری در نشرات برونمرزی نیز آنرا عنوان نمودند، مگر خوشبختانه که شخصیت های ملی اندیش و قلم بدستان و طنخواه به تردید اینگونه نظریات برخاستند و این توطئه را در نطفه خنثی ساختند. زیرا اشخاص ملی اندیش می دانند که مشکل کشور ما، نام آن نیست که با تغییر دادن آن فقر و تنگدستی و مرض و بیماری و جهل و بیسوادی ناپدید شود و عدالت و قانون جانشین بی عدالتی ها و استبداد و زورگوئی و فساد و اختلاس و آدم ربائیها و قاچاق مواد

مخدر گردد. پس معلوم است که هدف چنین طرح هایی اساساً بخواست بیگانه ها وبمنظور صدمه زدن به وحدت ملی و ایجاد تفرقه های قومی و درنهایت جنگ داخلی و خدای ناخواسته تجزیه کشور است.

بخاطر باید داشت که تعویض نام کشور نه مداخلات کشورهای همسایه به افغانستان را کم میکند و نه جلو حملات خونین داعش و طالبان را گرفته میتواند و نه جنگ چهل سال اخیر بخاطر تعویض نام افغانستان براه افناده است. اگر هزار بار بدستور حامیان خارجی بخواهند نام افغانستان را حذف وبجای آن نام دیگری جاگزین کنند، نمیتوانند در برابر طالبان تاب بیاورند وباز مثل گذشته مجبور به فرار از کابل خواهند شد.

در همینجا میخواهم خاطر نشان سازم که نام افغانستان چه از ۱۷۴۷ گذاشته شده باشد و چه از ۱۸۰۱، و چه از ۱۸۳۹، چه از زمان امیر عبدالرحمن خان، رسمیت یافته باشد، نکته بسیار مهم اینست که این نام امروزه در جهان و نقشه دنیا و نزد مجامع بین المللی یک نام پذیرفته شده و مسجل شده است و به آدرس این نام و مردمان آن صدها و هزاران مقاله و کتاب و نشریه نوشته و چاپ شده است. جاگزینی نام دیگری برای این کشور، نه تنها دردی را دوا نمیکند، بلکه بر مشکلات دولت و ملت می افزاید، افتراق قومی را دامن میزند و تفاهم ملی را نابود میسازد. لینک زیر باز کنید:

<https://www.facebook.com/۳۷۰۹۸۶۱۱۹۶۴۳۲۲۲/posts/۳۶۹۹۶۸۴۷۷۰۱۰۶۶۵>

پایان

---

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: د لیکنیزی بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ